

کیفر زنان پیکارگر در دوران پهلوي اول*

(۱)

جنبش مشروطه، راه یابی زن ایرانی را به پهنه ی اجتماعی ممکن ساخت. زن از اندرونی به بیرون خانه پا گذاشت و به رغم مخالفت و ممانعت نیروهای واپسگرا به مدرسه رفت، دانش اندوخت، آگاهی یافت، روزنامه و نشریه منتشر ساخت، انجمن برپاداشت و برای کسب حقوق فردی و سیاسی خود به پیکار پرداخت. این پیکار هر چند که بخشی از خواست هایش را برآورده ساخت، اما زن پیکارگر را از کیفر بی نصیب نگذاشت.

نسوان وطن خواه که برای بیداری زنان و دگرگونی فرهنگ جامعه ابتکارها می‌زدند، بارها به نظمیه کشیده شدند. می‌گویند محترم اسکندری در نظمیه هم از تبلیغ و توضیح آرمان‌ها و هدف‌های این جمعیت پیش‌تاز پا پس نمی‌نهاد و در توجیه سوزاندن جزوه **مکر زنان** رو به مردان داد سخن می‌داد که: "این عمل ما برای دفاع از آبروی مادران و خواهران شماست. ما هم مثل همه ی انسان‌ها عقل داریم؛ مکار نیستیم."^(۱)

زبان زنان را که نخستین نامه ای است "که... توانست اسم زن به خود بگیرد و با فکر زن و قلم زن نوشته شود"^(۲) بستند؛ پس از تهدیدها، سنگ باران‌ها و تیراندازی‌ها به محل اداره ی روزنامه. جرمش این بود که سرسختانه با قرارداد ۱۲۹۸ و وثوق الدوله و دولت انگلستان مخالفت می‌کرد. صدیقه دولت آبادی مدیر این روزنامه ی پرمایه در این باره نوشته:

"... ۲۷ تیرماه ۱۲۹۷ **زبان زنان** به شکل روزنامه یک ورقی هفته ای یک بار از افق تاریخ اصفهان در پشت ابرهای تیره آن با نور ضعیفی نمودار شد. در مدت عمر دو ساله اش به انواع حوادث ناگوار برخورد. ولی در اثر حس فداکاری کارکنانش پا برجا ماند تا آن که در دولت سپهدار اعظم و حکومت سردار محتشم بختیاری به جرم 'درفشانی' **زبان زنان** از طرف حکومت اصفهان (نه از راه قانونی آن) در سال ۱۳۰۰ توقیف شد."^(۳)

فخرآفاق پارسا، ناشر و نگارنده ی **جهان زنان** را که بر "لزوم تربیت و تعلیم زنان" پامی‌فشرد، دولت از تهران تبعید کرد؛ به تحریک بازاریان و پس از تکفیر ملایان. "او اولین زنیست در ایران که به نام مطبوعات دچار تبعید" و مجله اش توقیف شد.^(۴) و این به سال ۱۳۰۱ بود. شهناز آزاد مدیر و سردبیر **نامه بانوان** را بیشتر کیفر دادند. او را هم به تبعید فرستادند و هم به حبس انداختند؛ چه، بی‌پرده از آزادی زن و ضرورت رهائی‌اش از "کفن سیاه" می‌نوشت؛ در روزنامه ای که زیر نامش حک شده بود "این روزنامه برای بیداری و رستگاری زنان بی‌چاره و ستمکش ایران است."^(۵) فاطمه نشوری، اولین زن مسلمان زاده ی ایرانی که پروا کرد و بی‌حجاب بر صحنه تاتر رشت پدیدار گشت، نه تنها یک چندی از زندگی کوتاهش را در محبس سرکرد که سرانجام چاقوی "دشمنان نادان و کوردل رگ جانش را برید."^(۶)

این که شهناز آزاد و فاطمه نشوری چه مدت در حبس ماندند و کجا و چگونه حبسی از سرگذراندند، بر نگارنده دانسته نیست. می‌دانیم اما که نشوری‌ها، آزاده‌ها، پارساها، دولت آبادی‌ها ووو در راه دست یابی زن ایرانی به آزادی‌ی آموزش و پوشش و فعالیت فرهنگی و هنری مورد پیگرد و کیفر قرار گرفتند. نیز می‌دانیم که

با به دست آمدن پاره ای از این خواست ها به ویژه کشف حجاب- که یکی از خواست های دیرین جریان های ترقی خواه بود و پیش از فراگیر شدنش به آن شکل استبدادی، در میان زنان پیشرو رواجی یافته بود- حضور زنان در پهنه ی اجتماعی گسترش می یابد و مرحله ی دیگری در پیکار زنان آغاز می گردد. زن به مبارزه ی سیاسی روی می آورد و به احزاب سیاسی چپ جذب می شود که تنها گروه بندی های سیاسی زمانه اند که حقوق برابر زن و مرد را تبلیغ و ترویج می کنند و زنان را در صفوف خود می پذیرند. با پیوستن زنان به صفوف مبارزه با نظام استبدادی، پای زنان به زندان نیز باز می شود.

(۲)

جمیله صدیقی و شوکت روستا را به اتهام "تشکیل فرقه اشتراکی" و "تبلیغ مسلک اشتراکی" بازداشت می کنند و به زندان می اندازند؛ به رغم آن که "عمل منتسب به آن ها قبل از وضع و انتشار قانون خرداد ۱۳۱۰ بود..."^(۷) این دو زن را باید اولین زنان زندانی سیاسی ایران به معنای دقیق کلمه دانست.

جمیله صدیقی و شوکت روستا دو عضو **جمعیت سعادت**

نسوان رشت بودند و از آموزگاران **مدرسه سعادت نسوان** و

دست اندرکاران **پیک سعادت نسوان** و بازیگران گروه تئاتر

وابسته به این جمعیت که در ربط با **حزب کمونیست ایران** در

سال های ۳-۱۳۰۱ شکل می گیرند؛ با هدف " آشنا کردن زنان با

مسائل روز، حرکت دادن زنان به سوی فعالیت های اجتماعی،

مبارزه با فقر فرهنگی و اجتماعی، پرورش استعداد های نهفته و

آموزش بهداشت..."^(۸) شوکت روستا در سال ۱۳۰۴ مخفیانه به

مسکو می رود تا در **دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق**

(گوتو) آموزش انقلابی ببیند، "معلومات مارکسیستی" کسب کند و

نیز " چگونگی کار مخفی، دایر کردن مطبوعه مخفی و خانه های

مخفی و سایر تکنیک های] مبارزه مخفی" را بیاموزد.^(۹) سال ۱۳۰۸ که به رشت بازمی گردد، اما شاخه ی حزب

کمونیست ایران در گیلان آسیبی سخت دیده است. از مجموعه ی **سعادت نسوان** نیز تنها چیزی که جان

سالم از سرکوب رضا شاهی در برده، مدرسه است که به دست با کفایت روشنگر نوه دوست اداره می شود.

جمیله صدیقی هم پس از "توقیف و بازخواست"ی کوتاه زمان، سرگرم مدیریت کودکستانی است که اولین

کودکستان رشت می شناسندش. هیچ نشانی از هیچ گونه فعالیت سیاسی یا هنری جمیله صدیقی و شوکت

روستا در فضای اختناق آمیز پس از تصویب قانون خرداد ۱۳۱۰- که تبلیغ و ترویج "مرام اشتراکی" را اقدام

علیه امنیت کشور و مستوجب مجازات اعلام می داشت- در دست نیست. بازداشت این دو زن به همراه ۲۲ تن

از کوشندگان "انجمن فرهنگ" رشت در اواخر دی و اوایل بهمن ۱۳۱۵ نیز نه به سبب عمل انقلابی در فضای

اختناق، که به علت آگاهی "اداره سیاسی" شهربانی از فعالیت های فرهنگی و هنری **حزب کمونیست ایران** در

سال های بهم ریختگی و آزادی نسبی ی پس از برافتادن وثوق الدوله از قدرت است. این واقعیت در نامه

محرمانه ۳۱ شهریور ۱۳۱۸ وزارت دادگستری به رییس اداره شهربانی، سرپاس مختاری فاش، آمده است:

"...راجع به پرونده ی بیست و پنج نفر به اتهام تشکیل فرقه ی اشتراکی در ایران که

برای تعقیب به دادرسی شهرستان تهران فرستاده شده بود، گزارش دادرسی مزبور



حاکمی است چون پرونده از جهاتی نواقص داشت به اداره سیاسی نوشته شد در رفع نواقص اقدام و بازجویی دقیق تری به عمل آورده. اداره مزبور ضمن اعاده پرونده گزارش شهربانی رشت و اصفهان را فرستاده که طبق مفاد آن گزارش ها متهمین مزبور از ۲۳ خرداد ۱۳۱۰ که قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور وضع شده است، جز سه نفر به هیچ وجه [تاکید از ماست] در جمعیتی داخل نگردیده و حتا عملیات روزانه و شغل شان تحت نظر بوده است. سه نفر مذکور یکی اسماعیل فروهید است که طبق گزارش اداره ی سیاسی یکی از عمال مهم فرقه اشتراکی بوده و بعد از تصویب قانون خرداد ۱۳۱۰ از روسیه به ایران آمده و عملیات او تحت نظر بوده و فعلا مورد تعقیب قرار گرفته است و دیگری محمدرضای روستا است که پرونده جداگانه در اداره سیاسی دارد و تا کنون به دادسرا فرستاده نشده، سومی حسین نیک سرشت است که طبق گزارش اداره مزبور در روسیه می باشد. بنا براین راجع به بقیه متهمین که عمل منتسب به آن ها قبل از وضع و انتشار قانون خرداد ۱۳۱۰ بوده و مرور زمان هم نسبت به آن شده و به علاوه طبق گزارش شهربانی رشت اشخاص مزبور که اعضای انجمن معارفی فرهنگ بوده اند از ۱۳۱۰ به بعد به هیچ وجه [تاکید از ماست] داخل جمعیتی نشده اند و بالنتیجه قانونا قابل تعقیب کیفری نیستند. اکنون در صورتی که برای رعایت مصالح اقتضا داشته باشد تصمیمات اداری مربوط به انتظامات عمومی درباره آن ها اتخاذ شود مقرر خواهند فرمود هر اقدامی که مقتضی است معمول داشته و از نتیجه وزارت دادگستری را مستحضر دارند.^(۱۰)

به رغم داوری روشن و حکم قاطع دادگستری به بی تقصیری ۲۲ تن از متهمین و قرار منع تعقیب آن ها، شهربانی هیچ یک شان را آزاد نمی کند و خودسرانه در بازداشت نگه می دارد؛ تا ۳۰ اردیبهشت ۱۳۱۹. دلیلش را در یادداشتی که سرپاس مختاری به رضا شاه نوشته، بی پرده به زبان آورده است:

”...ولی عملیات بقیه متهمین چون قبل از انتشار قانون کیفر مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور بوده است، شمول مرور زمان و قابل تعقیب نمی باشد چون با پیشینه ای که اشخاص مزبور دارند استخلاص آن ها با این که تحت مراقبت هم قرار گیرند فعلا صلاح و شایسته نیست در صورتیکه اراده مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تعلق گیرد باز هم به حال زندانی بودن باشند، متمنی است فرمان مطاع مبارک را ابلاغ فرمائید.”^(۱۱)

این چهارسال حبس غیرقانونی و بدون محاکمه بر قربانیان خودکامگی چگونه گذشت؟ در این باره آگاهی زیادی در دست نیست. در دادگاهی که برای رسیدگی به پرونده ی متهمین شهربانی و محاکمه ی آمران و عاملان زندان و شکنجه و اعدام مظنونان و متهمان به اقدام ” علیه امنیت و استقلال کشور” پس از برافتادن رضا شاه از تخت سلطنت برگزار شد، عباس نراقی وکیل مدافع شوکت روستا و جمیله صدیقی می گوید: بر این ۲۴ تن چنان سخت گرفته بودند که ” دو تن از متهمین در نتیجه ی فشار و سختی در زندان جان سپرده اند.”^(۱۲)

شوکت روستا و جمیله صدیقی را به زندان نسوان می اندازند که خانه ای بود قدیمی در ابتدای خیابان جلیل آباد(خیام کنونی) و از آن رکن الدوله و در اجاره ی شهربانی.^(۱۳) این زندان پُر است از زنانی که به جرم فحشاء، قاچاق، دزدی و قتل در بازداشت شهربانی اند. سرپاس مختاری در دادگاه می گوید دستور داده که ” این



زندان بهتر از زندان هاي ديگر باشد و حتي ميز و صندلي و چهارپايه براي آن ها تهيه شده كه زن ها روي چهارپايه بنشينند و خياطي بكنند و غذا بخورند.^(۱۴) بازماندگان شوكت روستا اما از قُل و زنجيري كه به دست و پاي اين زن دلير، سرکش و پرخاشجو بسته بودند، حكايه ها دارند: تا مدت ها نمي توانست راه برود.^(۱۵) آن قدر شكجه اش مي كنند كه تعادل روحي اش را از دست مي دهد و رواني مي شود.^(۱۶) عباس نراقي هم در دادگاه مي گويد: "...بر اثر فشار و صدمات طاقت فرساي زندان مبتلا به مرض غير قابل علاج سل گرديد و شيرازه زندگي او از هم گسيخت..."^(۱۷)

از روزگاران جميله صديقي در زندان كمتر مي دانيم. "او را كه بيمار و رنجور بود در اتاقي سرد و نمناك نگه داشته بودند. زمستان ها درد در رفتگي استخوان رانش (كه مادرزاد بود) غير قابل تحمل مي شد. هر چه اصرار مي كرد بي اعتنايي مي كردند و مريض خانه نمي بردندش. در زندان خيلي رنج بُرد."^(۱۸)

(۳)

پس از بازداشت جميله صديقي و شوكت روستا، زنان بسياري را به "جرم سياسي" به "زندان نسوان" مي افكنند. دولت نيك پي يكي از اين زنان است. او همسر حسن نيك پي يكي از ۲۴ تن متهم به "تشكيل فرقه اشتراكي" ست. او را درست پس از شكوايه اي كه درباره ي توقيف همسرش به شاه مملكت تلگراف مي كند، مي گيرند. رضا شاه خشمگين از اين كه در متن تلگراف "رعايت ادب از حيث كلمات و القاب" نشده "دستور تعقيب و مجازات نويسنده تلگراف و امضاء كننده آن و تلگرافچي را كتبا به وسيله دفتر مخصوص مي دهند."^(۱۹) چه مدت دولت نيك پي در حبس است، چه رفتاري با او مي كنند و چه به سر اين زن مي آورند، بر نگارنده دانسته نيست. در اين باره به تنها سندي كه دست يافته ايم، نامه ي دفتر مخصوص رضا شاه است به رياست شهرياني به تاريخ ۳۱ مرداد ماه ۱۳۱۹. آن را مي آوريم، چه روشنگر بسيار چيزهاست: اختناق فراگير و قدرت فائق ديكتاتور در تصميم گيري ها، گستردگي فضاي سوء ظن، برنتابيدن نغمه هاي ناهمساز و دهشت بيمارگونه حكومت از شبخ كمونيسم كه همه جا در گشت و گزار است و گويا پشت هر ابتكار عمل مستقلي غنوده است و نيز پيروي از سياست سربه نيست كردن همه ي ردپاهاي جنايت و از بين بردن حقيقت. نويسنده تلگراف را به زندان مي اندازند، تلگراف را نابود مي سازند، تلگرافچي را تبعيد مي كنند، رييس تلگرافخانه را بازخواست مي كنند، چرا كه تلگرافي شاه مملكت را خوش نيامده. در اين فضاست كه سرنوشت آن ها كه صداي اعتراض سرمي دهند، رقم مي خورد.

"...نامه شماره ۲۸۱۶۸ به عرض پيشگاه مبارك اعليحضرت همايون شاهنشاهي رسيد. مقرر فرمودند ابلاغ شود: يكم- بايد متذكر باشيد كه از مضمون تلگراف دولت نيك پي، عيال حسن نيك پي، كه با ۲۲ تن ديگر به جرم كمونيستي در زندان هستند فهميده مي شود كه از روي چه عقیده اي تهيه شده. ممكن است هم مسلک هاي ديگري هم

غیر از شوهر مشارالیها بوده و به دولت نیک پی دستور داده باشند که مخصوصا با چنین مضمونی تلگراف نوشته شود. دوم- حسن اکبری شیرازی نویسنده تلگراف باید مرخص گردد ولی در گرگان نباشد و او را روانه شیراز نمایند. سوم- دولت نیک پی هم باید از زندان آزاد شود اما روانه داشتن او به لنگرود که فرموده اید اهل آن جاست منوط به نظر خود اداره کل شهربانی است. چهارم- در باب قلی کاملی کارمند تلگرافخانه گرگان با وزارت پست و تلگرافخانه مذاکره و معلوم فرمائید آیا شخص نامبرده که تلگراف را گرفته است مطابق مقررات اداری می‌بایستی آن را قبل از مخابره به رییس تلگرافخانه گرگان نشان بدهد و با اجازه رییس مخابره نماید یا خیر. اگر این کار را کرده باشد در این صورت رییس تلگرافخانه گرگان مقصر است و باید منفصل و احضار شود والا مسئولیت متوجه قلی کاملی است که بر خلاف مقررات اقدام نموده و نامبرده را نیز مرخص کنید. ولی وزارتخانه نباید او را دیگر به ماموریت بفرستد.^(۲۰)

اگر دولت نیک پی را به "خاطر زبان درازی" و پیروی از یک "مرکز غیبی" به زندان در انداختند و به تبعید فرستادند، برای آنا انابکیان (ایران ایراندوست) و مادام ورا لیلیان، پرونده ی جاسوسی ساختند و با آن دست آویز حبس و سپس به تبعیدشان فرستادند. مادام ورا لیلیان را عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار مقتدر رضا شاه، به سمت عکاس اندرونی شاه گماشت. در این باره حبیب الله پوررضا وکیل مدافع مادام لیلیان در دادگاه رسیدگی به پرونده ی متهمین توضیح می‌دهد که "...تا قبل از سال ۱۳۱۵ [که] حجاب در این کشور برقرار بود خانواده ی شاه سابق ... اجازه نمی‌دادند که یک نفر عکاس مرد در اندرون... وارد شده و از آن ها عکس برداری نماید و در نتیجه برای انجام عمل عکاسی موکله این جانب حق داشت که در تمام مواقع وارد اندرون شده و در نتیجه انجام شغل خود یک آمیزش و مراوده ای بین موکله و اندرون شاه سابق ایجاد شده بود."^(۲۱) با مغضوب قرار گرفتن تیمورتاش، محبوس کردن و سپس به قتل رساندن او در زندان، آمیزش و مراوده ی مادام لیلیان با "اندرونی رضا شاه" یک سره بریده می‌شود. اگر خانواده ی تیمورتاش را دو هفته پس از مرگ او به تبعید در خوف می‌فرستند، برکشیدگان وی را رفته رفته از موقعیت های حساس کنار می‌زنند. مادام لیلیان را مدتی متصدی عکس برداری از برخی اداره های دولتی، از جمله امنیه می‌کنند. در این مدت در آتلیه ی خود سرگرم کار است و هر از گاه برای عکس برداری از ساختمان های دولتی و به ویژه مامورین امنیه به نقاط مختلف کشور فرستاده می‌شود و "مسافرت های در داخل کشور" می‌کند.^(۲۲) زمان برکناری و پاک سازی‌اش که فرامی‌رسد، همین مسافرت ها را مصداق جاسوسی‌اش قلمداد می‌کنند و در پرونده ی دست سازشان مدعی می‌شوند که او "خیلی تلاش می‌کرد عکاس اداری که جنبه نظامی دارد باشد". مادام لیلیان را ۲۸ شهریور ماه ۱۳۱۵ بازداشت می‌کنند. روایت حبیب الله پوررضا درباره ی چندوچون ماجرا شنیدنی‌ست:

" رکن الدین مختار که در سال ۱۳۱۴ به ریاست اداره کل شهربانی مستقر شد، تمام مساعی خود را در راه تقرب شاه سابق اعمال و جدیت می‌نمود که مانند سلف خود نقطه اولی را راضی نگاه دارد. بنابراین برای اجرای نقشه خود سعی و اهتمام نمود که در اندرون شاه سابق نیز یکی از ایادی او هم جاسوسی او را بنماید و هم این که حفظ الغیب او را نزد ملکه سابق و شاهدخت ها بنماید و چون از موقعیت موکله در اندرون کاملا اطلاع و آگاهی داشت، خواست او را به طرف خود جلب نموده و انجام این دو ماموریت را به او واگذار نماید. بنابراین در یکی از روزها که در راهرو قصر سعدآباد به موکله برخورد می‌نماید، از او خواهش می‌نماید که مشارالیه را در دفتر شهربانی ملاقات

نماید. مادام لیلیان که یک خانم اروپایی و از تمام این دسیسه بازی‌های درباری به دور بود، وقتی که رکن‌الدین مختار را در دفتر ریاست گل‌اداره شهربانی ملاقات و تقاضای او را استماع می‌نماید، فوراً رد نموده و حاضر برای جاسوسی آن هم به نفع رکن‌الدین مختار نمی‌شود. ملاقات مزبور تکرار می‌شود و هر چه بر اصرار رکن‌الدین مختار اضافه می‌شود، موکله حاضر برای قبول نشده و جدا با تقاضای او مخالفت می‌نماید و بالاخره موکله ناچاراً روزی مختار را تهدید می‌نماید که اگر بر اصرار خود باقی ماند ناچار است که مراتب را به ملکه سابق گزارش دهد. این جریان کینه و انتقام مختار را نسبت به موکله شدید نموده... فوراً در مقام پرونده سازی برای موکله برآمده و به وسیله تهدید، یکی از کارکنان آتلیه موکله را وادار می‌نماید که در دفتر جانشیر در اداره شهربانی گزارشی تنظیم نماید حاکی از این که مادام لیلیان گفته است که تیمورتاش نمرده و او را کشته اند. ... به علاوه شکایت کننده به شهربانی که یکی از کارمندان آتلیه موکله بود، به مجرد اینکه شکایت مزبور را در اتاق جانشیر تنظیم نمود و تسلیم کرد، فردای آن روز مفقودالثر شد. برای این که موکله شخص ناشناسی نبود و ممکن بود شاه سابق و یا سایر افراد خانواده شاه سابق موضوع را از شهربانی تحقیق کنند، کما این که تحقیق و سؤال هم نمودند، برای این که مختار بتواند جواب دهد مشغول بازجویی می‌باشیم و اگر راپورت دهنده وجود داشت ناچار بودند که صحت و سقم مراتب را در عرض چند هفته معلوم نموده و گزارش دهند، ولی وقتی که گزارش دهنده پیدا نشود، جواب می‌دادند که مشغول تحقیقات و بازجویی می‌باشیم و به همین ترتیب هم عمل نمودند... به موجب این پرونده اداری ثابت است که گزارش دهنده این خبر به دستور شهربانی مسافرت نموده و حاضر نشد که در تعقیب راپرت خود مراتبی را نفی یا اثبات بنویسد. بالاخره در نتیجه این شکایات موکله را از ۲۸ شهریور ماه ۱۳۱۵ تا ۱۲ امرداد ماه ۱۳۱۹ یعنی مدت سه سال و ده ماه و پانزده روز در زندان شهربانی نگاه داشتند تا در نتیجه اقدامات موکله او را آزاد ولی به اراک تبعید نموده و از ادامه شغل خود نیز محروم و تا حوادث شهریور ماه ۱۳۲۰ در اراک بود.^(۲۳)

از چند و چون زندان مادام ورا لیلیان نیز آگاهی‌ای نداریم. اما می‌دانیم که مختار، همسرش را مجبور می‌کند که از او دست شوید و ایران را ترک گوید. بدین ترتیب دختر یازده ساله‌ی این زن و مرد در تهران تنها می‌ماند؛ بی‌سرپرست.

"چندین مرتبه این دختر التماس و استعاثه نمود که او را هم با مادرش توقیف و بازداشت نمایند ولی هر دفعه با ضربه شلاق و کتک از اتاق مختار رانده شد. دو مرتبه هم او را به دستور و امر مختار از بالای پلکان اداره شهربانی به پائین انداخته [اند]."^(۲۴)

بی‌دلیل نیست که وکیل مدافع مادام لیلیان در محاکمه‌ی مختاری می‌گوید که "هر روز زندانی، آن هم در زندان مختار سالی و هر سالی قرنی بر موکله گذشته است."^(۲۵) از زندان گذشته، تبعید را این زن چگونه گذراند؟ در این باره هم هیچ نمی‌دانیم.

بر سرگذشت آنا انابکیان (ایران ایراندوست) نیز درنگ باید کرد. او همسر انابکیان، روس مهاجری‌ست که خدمت و تابعیت شوروی را ترک می‌کند و به پشت گرمی‌ی رئیس وقت شهربانی، سرتیپ محمد حسین آیرم، و در پیوندی تنگاتنگ با وی، مامور ویژه‌ی شهربانی می‌شود و مسئول نظارت بر فعالیت‌های جامعه‌ی روس

هاي مهاجر در ايران. با فرار آيرم از ايران، غضب شاهانه دامن او را نيز مي‌گيرد. ارتشاء و گزارش هاي محرمانه ي ديروزش به رخ كشيده مي‌شود و اينك غرض ورزانه تلقي مي‌شود. او را عنصرى "مشكوك و خطرناك" تشخيص مي‌دهند. ۲۴ ساعت هم به او مهلت مي‌دهند كه ايران را ترك كند. ايران ايراندوست به مجرد آگاهي از اين خبر، عرض حالي به رضا شاه تلگراف مي‌كند و از اين كه شهرباني به همسرش حكم کرده بيست و چهارساعته از کشور خارج شود و "گذرنامه هم نمي‌دهند" لب به شكوه مي‌گشايد.^(۲۶) تا جايي كه مي‌دانيم دفتر مخصوص رضا شاه به ايران ايراندوست پاسخي نمي‌دهد. پاسخ به رياست شهرباني نوشته مي‌شود- كه در آن آمده "...بايد متذكر باشيد كه نبايد گذرنامه به اين اشخاص داده شود بطوريكه كه اقدام شده صحيح است."^(۲۷) همين تلگراف زمينه ساز عمليات دور و دراز شهربانيست براي انتقام گرفتن از اين زن باجسارت كه تصور مي‌كنند همسرش را مخفي کرده.

۱۹ مهر ۱۳۱۷ ايران ايراندوست را بازداشت مي‌كنند، با اين توجيه كه از محل اختفائي همسرش آگاهي دارد و اين آگاهي را در اختيار شهرباني نمي‌گذارد. سه ماه او را در حبس نگه مي‌دارند، تا ۱۱ دي آن سال. دليل آزاد كردنش را به درستي نمي‌دانيم. چه بسا دليل اين باشد كه در آن سه ماه درمي‌يابند انابكيان در همان زمان مقرر کشور را ترك کرده و به سوريه رفته و چون شهرباني را در جريان خروج خود قرار نداده و بدون " نظارت مامورين سياسي از تهران خارج" شده و به اين سبب ظن ماموران برانگيخته مي‌شود. به هر رو آزادي ايران ايراندوست شش ماه بيشتر به درازا نمي‌كشد. او را در ۲۴ تير ۱۳۱۸ دوباره بازداشت مي‌كنند و تا ۱۰ شهريور همان سال در زندان نگه مي‌دارند. چرا و به چه دست آويزي؟ تنها مي‌دانيم- آن هم از قول مختاري- كه در اين فاصله انابكيان " نامه هاي تهديدآميزي به شهرباني نوشته كه خلاصه مفاد نامه هاي مزبور اين است كه خود و آيرم را ايران دوست و خدمت گزار معرفي کرده و اين جانب و بعضي از ماموران ديگر اداره شهرباني را تهديد و متهم کرده و نيز در نامه هاي كه به شهرباني نوشته اطلاع داده كه به دفتر مخصوص گزارشاتي تقديم نموده است"^(۲۸)

بازداشت اين بار بانو ايراندوست، کوتاه تر از بازداشت اول است. ۱۰ شهريور آزادش مي‌كنند. چهارماه و چند روز بعد، يعني در ۱۵ دي ۱۳۱۸ اما براي سومين بار بازداشت و سپس به اراك تبعيدش مي‌كنند. دليل اين بازداشت و تبعيد را از زبان مختاري بايد شنيد. او در آخري دفاع اش در دوم شهريورماه ۱۳۲۱ در تالار ديوان كيفر، مي‌گويد:

"... بالاخره آنا بازداشت و به اراك تبعيد گرديد؛ زيرا مشاراليتها با اين كه طبق نامه هاي آنانيكف شوهر او كه معلوم شده بود از کشور ايران خارج شده است حاضر نمي‌شد نزد شوهر خود برود و ضمنا هم معلوم شد آنانيكف در بيروت است. پس از مكاتبات زياد با وزارت امور خارجه محقق گرديد...در بيروت شروع به عمليات سياسي نموده و شهرباني آن جا او را دستگير و زنداني نموده است... اين مادام آنانيكف و يا بانو ايراندوست كه خود را در حضور دادگاه محترم خيلي معصوم و ستمديده جلوه داده و شوهر خود را بي‌گناه معرفي نمود، براي اين كه از ايران خارج نشود زناشويي را با آنانيكف كتبا منكر و اظهار داشته كه به طور نامشروع با آنانيكف زندگاني مي‌كرده است... و تصور مي‌كنم اگر آنا به اراك تبعيد نمي‌شد كه مجبور شود نزد شوهرش برود، امروز آقاي داستان در ادعائيه اين طور اظهار عقیده مي‌نمودند كه چرا شوهر را تبعيد و زن او را در تهران نگاهداشته بودند؟"^(۲۹)

گذران زندگی‌ي این زن سرسخت در تبعید چگونه بوده؟ آن چه وکیل مدافعش به زبان آورده را بر کاغذ می‌آوریم که بیش از این نمی‌دانیم:

”...با این که همه وقت از طرف آنرا مراتب بیچارگی و مستمندی خود کتبا اظهار و همه جا جریان دادرسی و کارهای محاکماتی خود را به رخ مامورین شهربانی کشیده است تا این که اجازه بدهند اقدام لازم معمول دارد و حتا اجازه افتتاح کافه برای این که امر خیاطی او به خوبی در اراک نمی‌گذشته و برای ادامه زندگانی او وافی نبوده. معذالک اجازه داده نمی‌شده است که در این کار دخالت و گشایشی و رفاهی در حال او پیدا شود... سخت گیری‌ها و فشارهای ناپهنگام هم خارج از حدود انصاف و وجدان بوده، خاصه آن که هر درخواست که برای معالجه و انجام کارهای وکالتی و محاکماتی خود کرده، به عنوان این که این گونه تقاضاها تشبثات است دستور داده ام به این تشبثات ترتیب اثر ندهند، باید در اراک متوقف و تحت نظر باشد...”^(۳۰)

ایران ایراندوست تا پایان کار رضا شاه پهلوی در تبعید نگه داشته می‌شود. مورد او اما تنها از نقطه نظر رفتار حکومت خودکامه با زنی که پروا می‌کند و زبان به اعتراض می‌گشاید و در برابر بی‌دادگری سکوت پیشه نمی‌سازد، پُراهمیت نیست. از این جهت نیز پُراهمیت است که ایران ایراندوست سر سلسله‌ي زناني می‌شود که شهربانی رضاشاهی به واسطه‌ي فعالیت سیاسی پدر، برادر و همسرشان بازداشت می‌کند و به زندان می‌افکند. احترام پشمی، دختر حسین؛ ملوک کیانی، دختر حبیب‌الله؛ ربابه یزدیان، دختر رضا؛ فخرالزمان کاشانی، ماه سلطان و کبری یازده ساله در ربط با گروه محسن جهانسوز بازداشت می‌شوند؛ “بدون هیچ گونه مدرک و دلیلی”^(۳۱) زینب روح روشن را هم پس از هوایماریایی و فرار گروهیان نیروی هوایی روح‌الله کاظم زاده به شوروی بازداشت می‌کنند. زینب روح روشن از ۶ فروردین ۱۳۱۹ تا ۲۸ شهریور ۱۳۲۰، یعنی چند روز پس از سقوط دیکتاتور، زندانی‌ست.^(۳۲)

۴

رهایی زن ایرانی از اندرونی و پا گذاشتنش به پهنه‌ي اجتماع، رویای دیرینه‌ي ای بود که به واسطه‌ي پیکار دلیرانه و پیگیرانه‌ي زن و مردان پیشروی ما تحقق پذیرفت. حضور زن در جامعه‌ي ای مردسالار و استبدادزده اما بیش از آن که او را از حقوق و آزادی‌های اجتماعی بهره‌مند سازد، در محرومیت و مجازات‌ها، شریک مرد ساخت. مشارکت در پیکار سیاسی، حتا پیوند و خویشاوندی با ناراضیان، آزادی‌خواهان و پیکارگران، و گاه نیز بهانه‌های واهی جاسوسی و... در زندان را بر زن گشود. بدین ترتیب به تحکم‌ها، تخفیف‌ها، توهین‌ها، تهدیدها و تکفیرهایی که مرتجعین بر زن سنت‌شکن و حق‌خواه روا می‌داشتند، بازداشت، بازخواست، زندان و شکنجه‌ي مستبدین نیز افزوده شد. تبعیض میان زن و مرد در این زمینه چه بسا کم‌تر از دیگر پهنه‌های زندگی اجتماعی جاری شده است. و حکایت همچنان باقی‌ست.

* از مهنز متین و مهران پاینده که در تهیه اسناد مربوط به پژوهش به نگارنده یاری رساندند و پیشنهادهایی سازنده ای ارائه دادند، بسیار سپاسگزارم. نیز از ترانه روستا که عکس خانم شوکت روستا را در اختیاری نگارنده گذاشت. عکس خانم جمیله صدیقی از سایت اینترنتی "راه توده" برگرفته شده است.

پانویس ها

- ۱) بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷ ص ۴۸.
- ۲) عالم نسوان، سال ۱۲، شماره ۴، تیر ۱۳۱۱. برگرفته از صدیقه دولت آبادی؛ نامه ها، نوشته ها و یادها؛ ویراستاران مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی؛ سلسله انتشارات نگرش و نگارش زن، آمریکا، جلد ۱ صفحه ۲۵۷.
- ۳) زبان زنان، دوره سوم، سال ۲۳، شماره اول، آذر ۱۳۲۱، ص ۵-۲، برگرفته از صدیقه دولت آبادی .
- ۴) محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد دوم، انتشارات کمال، اصفهان، چاپ دوم ۱۳۶۴، ص ۱۸۴.
- ۵) همان کتاب، جلد چهارم، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.
- ۶) فریدون نوزاد، تاریخ نمایش در گیلان، نشر گیلکان، رشت، چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۱۳۱.
- ۷) حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان، جلد دوم، چاپخانه مظاهری، تهران ۱۳۲۹، ص ۱۰۵.
- ۸) گفت و شنود با خانم شوکت روستا، گیله وا، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، ص ۱۸.
- ۹) اردشیر آوانسیان، دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق در مسکو (گوتو)، دنیا، نشریه تئوریک سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، دوره دوم، سال نهم، شماره چهارم، زمستان سال ۱۳۴۷.
- ۱۰) دکتر جلال عبده، چهل سال در صحنه... [خاطرات]، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۸، ص ۹۵۷.
- ۱۱) حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان، جلد دوم، ص ۱۰۶.
- ۱۲) مرتضی سیفی فمی تفرشی، پلیس خفیه ایران، ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
- ۱۳) جهانگیر موسوی زاده، محاکمه، کتاب سرا، جلد اول، ۱۳۷۸، ص ۴۵۱.
- ۱۴) پیش گفته، ص ۸۴۷.
- ۱۵) ترانه روستا، گفتگو با نگارنده، ۱۳ نوامبر ۲۰۰۵.
- ۱۶) کامبیز روستا، گفتگو با نگارنده، ۲۰ نوامبر ۲۰۰۵.
- ۱۷) جهانگیر موسوی زاده، جلد اول، ص ۴۵۱.
- ۱۸) دکتر مهربخش آذر نور، گفتگو با نگارنده، ۱۹ نوامبر ۲۰۰۵.
- ۱۹) موسوی زاده جلد دوم، ص ۹۱۶ و ۹۱۷.
- ۲۰) پیشین، ص ۹۱۷.
- ۲۱) پیشین، ص ۴۳۶.
- ۲۲) پیشین، ص ۱۰۴۵.
- ۲۳) پیشین، ص ۴۳۶ و ۴۳۷.
- ۲۴) پیشین، ص ۴۳۹.

- ۲۵) پیشین، ص ۴۳۹.
- ۲۶) دکتر جلال عبده، پیشین، ص ۹۶۷.
- ۲۷) نامه شماره ۱۶۵۹ مورخ ۱۳۱۷/۶/۳۱ دفتر مخصوص رضا شاه به ریاست اداره کل شهربانی، برگرفته از دکتر جلال عبده، پیشین، ص ۹۶۷.
- ۲۸) پیشین، ص ۹۶۸.
- ۲۹) موسوی‌زاده، پیشین ص ص ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴.
- ۳۰) پیشین، ص ۵۹.
- 31) پیشین، ص 70.
- 32) پیشین، ص 70.